فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc504637080)

[اصل رعایت تفاوت‌ها 2](#_Toc504637081)

[اصول مطروحه در باب تعلیم و تربیت 2](#_Toc504637082)

[توجه به مشترکات و ممیزات در تعلیم و تربیت 3](#_Toc504637083)

[مشترکات و ممیزات انسان‌ها و محدوده آن‌ها 4](#_Toc504637084)

[نظریه ملاصدرا در باب فرد انسان 4](#_Toc504637085)

[نظریه سوم 6](#_Toc504637086)

[نظریه چهارم 6](#_Toc504637087)

[تفاوت‌های فردی 6](#_Toc504637088)

[راه‌یابی به درون اشخاص 6](#_Toc504637089)

بسم الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول و روش‌های تربیتی/ اصل رعایت تفاوت‌های فردی**

# اشاره

تأخیر در تکالیف الزامی و تدریج در تکالیف الزامی، اگر مستلزم تعطیل و تأخر حکم باشد، اصلش این است که جایز نیست، باید اقدام بکند، اما اگر ضرر یا حرجی بود، یا احتمال تأثیر نمی‌داد، طبعاً حکم ارشاد و تعلیم و امرونهی و امثالهم را محدود می‌کند.

# اصل رعایت تفاوت‌ها

اصل دیگر در تعلیم و تربیت، اصل رعایت تفاوت‌ها است که به اقسامی تقسیم می‌شود، قاعده کلی این است که تفاوت‌های اشخاص و یا گروه‌های مورد تعلیم و تربیت، در تنظیم تعلیم و تربیت و برنامه و نظام تعلیم و تربیت، باید مدنظر باشد، اصل‌هایی که تا الآن ذکر کردیم، عبارت‌اند از:

# اصول مطروحه در باب تعلیم و تربیت

1 – اصل رفق و مدارا و رعایت ظرفیت‌ها

2 – اصل احتمال تأثیر

3 – اصل تسریع

4 – اصل تدریج

5- اصل پنجم هم رعایت تفاوت‌ها است.

اصولی که بعد از اصل دوم می‌گوییم، بسیاری از آن‌ها تحت تأثیر اصل اول هستند، به نحوی از فروع و شعب آن به شمار می‌آیند، لذا اصل اول نقش کلیدی در همه اصول بعدی دارد که همان اصل رفق و مدارا، یعنی رعایت ظرفیت‌ها باشد.

رعایت ظرفیت‌ها هم در اصل تدریج و هم در اصل پنجم هست، به‌نوعی این دو اصل جزء فروع اصل اولی هستند، اصل‌ها به نحوی اخص از اصل اولی هستند، اما اخصی است که گاهی به طور ویژه هم دلیل دارد.

# توجه به مشترکات و ممیزات در تعلیم و تربیت

نکته دیگر این است که هنگامی‌که ما سخن از رعایت تفاوت‌ها به میان می‌آوریم، برنامه و اقدام تربیتی که انجام می‌گیرد، معمولاً اقدامی است که حالت مشترک دارد و مشترکات را در نظر می‌گیرد، این اصل می‌گوید غیر از مشترکات، ممیزات و مفترقاتی هم هست که آن‌ها هم باید در نظر گرفته شود، این مسئله شبیه بحث قبلی بود که می‌گفتیم تدریج در کنار تسریع است، باهم باید دیده بشوند، لذا در یک منظومه دیده می‌شود، اینجا هم وقتی سخن از رعایت تفاوت آدم‌های مخاطب و مورد تعلیم و تربیت به میان می‌آید، در درون این نهفته است که اول یک تشابه‌هایی دیده‌شده و بر اساس آن امور مشترک و امور مورد اتفاق، تعلیم و تربیت می‌کنیم، درعین‌حال این‌طور نیست که همه‌چیز یکسان است، بلکه باید تفاوت‌ها هم دیده بشوند.

درواقع روح بحث برمی‌گردد به اینکه در اینجا دو قانون وجود دارد:

1 – قانون وجوه مشترک که مبنای اقدامات مشابه می‌شود.

2 – وجوه متمایز

 وقتی کسی در خانه یا در کلاس و امثالهم، به کار تعلیم و تربیت می‌پردازند، دو چیز را باید مدنظر قرار بدهند:

1 – این‌هایی که مورد خطاب او قرار دارند، وجوه مشترک دارند.

2 –هم‌زمان یک وجوه متمایز هم دارند.

بنابراین تشابه و تمایز باهم باید ملحوظ باشد، در تعلیم و تربیت، تفکیک به این صورت نیامده است، اما درعین‌حال به آن توجه شده است، در کتب غربی‌ها و بعضی از کتبی که بزرگان ما داشتند، موجود است.

درواقع این‌طور تحلیلی داریم که انسان‌ها و مخاطبان تعلیم و تربیت؛ وجوه متشابه و وجوه متمایز دارند، این مبنای اساسی است که بر اساس آن؛ وجوه متشابه و هم‌سنخ و وجوه متمایز باید مدنظر قرار بگیرند، اگر این بحث را به عنوان مقدمه موردتوجه قرار بدهیم، در این صورت می‌شود عمیق‌تر هم به این مسئله نگاه کرد، یک مقدار می‌شود فلسفی‌تر هم به مسئله نگاه کرد، بحث عمیق‌تر هم این است که در تعلیم و تربیت، طرف تعلیم و تربیت مربی و معلم، انسان‌های دیگری هستند، آحاد و افراد انسانی هستند، فرد است که اثر تعلیم و تعلم را می‌پذیرد، در اینجا این سؤال مطرح است که آیا افراد انسانی؛ متشابه یا متمایز هستند و در قیاس با یکدیگر این‌ها تشابه و تمایزاتشان چگونه است، کفه سنجش میان آحاد و افراد انسانی به نفع تشابه است یا به نفع تمایز و تفاوت است، اگر تمایز هست، تا چه اندازه است، اگر تشابه هست، حدود آن تشابه چیست؟ این‌ها سؤالات عمیق‌تر فلسفی است که در اینجا مطرح می‌شود.

# مشترکات و ممیزات انسان‌ها و محدوده آن‌ها

مشترکات و ممیزات آحاد و تک‌تک این انسان‌ها چیست و تا چه دامنه و محدوده‌ای است؟ در اینجا طیفی از نظریات مطرح می‌شود، نظری که مشهور است، این است که افراد انسان، افراد تحت نوع واحدی هستند، نوع یعنی درواقع حیوان ناطق با همه آن دامنه‌ای که در تعریف حیوان ناطق نهفته است، شاخص‌ها و مؤلفه‌ها، وجه مشترکشان هست.

پس در حقیقت و ماهیت و ذات، همه مشترک هستند، عوارض صنفی و شخصی است که این‌ها را از هم جدا می‌کند، در این نظریه، تشابه وجوه مشترک، بسیار عمیق است، وجوه مشترک جنبه ماهوی و ذاتی دارد، وجوه ممیز؛ وجوه در سطح عوارض قرار می‌گیرند که عوارض مصنف و مشخص است، شخص در اینجا، از لحاظ ماهیت و ذات، با بقیه یکی است، اما در عوارض تفاوت‌هایی وجود دارد، این دیدگاه مشهور است که از دوره یونان بوده، بعد هم در فلسفه اسلامی ذکرشده، غالباً هم این مسیر است.

مشترکات به عنوان امور ماهوی و ذاتی به شمار می‌آید، اما ممیزات به عنوان امور عارضی و ثانوی به شمار می‌آید، گفته می‌شود که این افراد تحت نوع واحد هستند، یعنی جنس و فصل که مقوم ذات هست، در همه به یک صورت است، اما تفاوت‌ها به لحاظ عوارض مصنف و مشخص است.

هسته اصلی حقیقت این افراد، اشتراکاتشان هست، در فصل ممیز همه یکی هستند، همان‌طور که در جنس قریب و بعید مشترک هستند، فصل ممیز که سازنده ذات است، همه یکی هستند، تفاوت در عوارض و مشخصات است، در مقابل این نظریه، نظریات تندتر و کندتری هم متصور است.

# نظریه ملاصدرا در باب فرد انسان

ظاهر بعضی از کلمات ملاصدرا در بعضی از جاهای اسفار است، ایشان قائل هستند به اینکه هر فرد انسانی، یک نوعی است، بر اساس جسمانیت الحدوث و روحانیت البقاء، اصالة وجود، مجموعه آن‌ها گاهی این‌طور تعبیری ایشان دارند و بعضی از شارحین و مفسرین حکمت متعالیه هم گرایش به این سمت پیداکرده‌اند که در حقیقت هر فرد انسانی، گویا یک نوعی است، انسانیت به معنای حیوان ناطق، گویا جنس قریب است، انسان یک مفهوم نوعی نیست، بلکه یک مفهوم جنسی است، این تفاوت‌های فردی و اشخاص، سازنده فرد یا شخص نیستند، بلکه سازنده نوع هستند، هر فردی یک نوعی است، معنایش این است که عوارضی که به عنوان عوارض شخصی و زائد بر ذات به شمار می‌آوریم، در نگاه حکمت متعالیه، امور ذاتی و مقومات هستند، هر فردی درواقع یک نوع هست، همان‌طور که در عالم مجردات گفته می‌شود که هر نوع منحصر در یک فرد است، یعنی جبرائیل فرد یک نوع نیست، بلکه نوع منحصر در فرد هست، نوع در عالم مجردات، منحصر در فرد است، هیچ نوعی افراد متعدد ندارد، در مورد انسان هم همین‌طور است، ممکن است در حیوانات این را نگویند، به طور مثال قناری یا طوطی، اشخاص یک نوع هستند، اما در انسان لااقل این است که این افراد، نوع هستند، در این نظریه، کفه عناصر فردی و عوارض شخصی، سنگین‌تر می‌شود، برای این عناصر و مؤلفه‌های اشخاص را، مؤلفه‌های عارضی بر جنس و فصل و نوع نمی‌دانیم، بلکه می‌گوییم این‌ها سازنده نوع جدید هستند، مثلاً انسان جنس قریب این انواع می‌شود، در این نظر دو تقریر وجود دارد:

1 – تقریر اول این است که از اول این اشخاص، خودشان یک نوع هستند.

2 – تقریر دوم که نزدیک‌تر به مباحث حرکت جوهری، اتحاد عقل و عاقل و معقول و مبانی فلسفی ملاصدرا هست، این است که ابتدا این‌ها اشخاص هستند، اما وقتی رشد می‌کنند، بر اساس قانون حرکت جوهری و اتحاد عقل و عاقل و معقول، این‌ها نوع می‌شوند، یعنی تمایزاتشان ذاتی می‌شود، اگر همه افراد بشر به کودکی بر گرداننده شوند، همه افراد یک نوع هستند، اما وقتی رشد کردند و هرکسی به جایی رسید، این‌ها انواع شدند، این تقریر قابل‌قبول‌تر است، در مبانی ملاصدرا این تقریر بیشتر قابل‌قبول است.

در نظریه دوم که اشخاص را انواع می‌داند، کفه تفاوت‌ها در این قوی‌تر است، برای اینکه معنایش این است که این عناصر مفرق و ممیز، هسته اصلی ذات را تشکیل دادند، فصل شدند، یعنی آنی که در نظریه اول، عوارض اشخاص بود، در نظر دوم این‌ها همه فصول مقوم و ممیز در ذات می‌شوند، منتهی در تقریرش می‌گوید که از اول این‌طور است، اما تقریر دقیق‌ترش این است که به‌تدریج این اشخاص مبدل به انواع می‌شوند، حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول و امثالهم است.

# نظریه سوم

نظریه سوم که میانه دو نظریه قبل است، این است که کسی بگوید: نه اینکه بگوییم هر شخصی نوع است، نه اینکه بگوییم همه افراد انسانی، افراد یک نوع هستند، نظر سوم می‌گوید که یک نوع‌های میانه‌ای داریم، مثلاً امکان دارد گفته شود که عنوان مؤمن و کافر، نوعیه هستند، بعضی از اصناف را نوع تلقی می‌کنیم.

# نظریه چهارم

نظر چهارم؛ افراطی از نوع اول است، کسی بگوید که افراد انسان و حیوان و امثالهم، انسانیت و ناطقیت و امثالهم جزء عوارض هستند، حیوان را نوع می‌داند، یک بحث کلان فلسفی است که این چند نظریه در بابش وجود دارد.

به یک شکلی در حوزه تعلیم و تربیت و خیلی از مسائل دیگر، این‌ها تأثیر می‌گذارد، برای اینکه در این نظریات کفه متشابهات با متمیزات، اشتراک و افتراق کمی فرق می‌کند، در بعضی از انظار، کفه اشتراک که آحاد انسانی بالاتر می‌رود، در بعضی از نظرها، کفه افتراق بالاتر می‌رود، آثار تقریر دوم که متفاوت است، اگر جدا بکنیم، شاید بهتر باشد، دو تقریری که در کلام ملاصدرا و حکمت متعالیه است، اگر جدا بشود، پنج نظریه می‌شوند.

# تفاوت‌های فردی

مبحث دیگری که در روان‌شناسی هم مطرح‌شده، آن‌هم به عنوان یک مقدمه قابل‌توجه هست، تفاوت‌های افراد است.

تفاوت‌های فردی آیا مقوم است، یا جزء عوارض است، مصنف یا مفرد و امثالهم هست، هر یک از تفاسیر را بگوییم، بحث دیگری در روان‌شناسی وجود دارد که انسان‌ها چقدر به درون یکدیگر می‌توانند راه پیدا بکنند.

چه حلقه‌های اتصالی میان افراد وجود دارد، چه چیزهایی افراد انسانی و اشخاص انسانی را به هم وصل می‌کند، این هم یک بحث مهم در روان‌شناسی است، رفتارگراها در روان‌شناسی، معتقد به عالم درون به آن معنا نیستند، همه‌چیز را با رفتار تفسیر می‌کنند.

# راه‌یابی به درون اشخاص

اینکه ما می‌توانیم به درون اشخاص راه داشته باشیم یا خیر، یک بحث مفصلی در روان‌شناسی دارد که به نحوی در بحث اینجا هم می‌تواند اثر داشته باشد، ما می‌توانیم بر اساس استدلالاتی که وجود دارد، به عالم درون انسان‌ها وقوف و اطلاع پیدا بکنیم، مثل خیلی چیزهای دیگر که می‌توانیم وقوف و اطلاع پیدا بکنیم. ما می‌گوییم علی‌الاصول تا حد نسبتاً قابل‌قبولی امکان نفوذ وجود دارد.

بنابراین بیان شد که وقتی وارد اصل رعایت تفاوت‌ها می‌شوید:

 اولاً؛حتماً باید آن را در کنار همان تشابهات ببینید، این‌ها یکدیگر را تکمیل می‌کند.

 ثانیاً؛ در اینکه انسان‌ها تشابهشان و تفاوتشان ذاتی یا عارضی است، حدود پنج نظریه وجود دارد، بحث‌های فلسفی عمیقی است که فقط فهرستش را بیان کردیم.

ثالثاً؛ راه‌یابی به تفاوت‌های فردی، در محدوده‌ای که درونی باشد، امکان دارد یا ندارد؟ علی‌الاصول ما می‌گوییم امکان دارد، البته محل بحث هم هست.